

پیوند زبان فارسی و هند در آیینۀ زمان

فاطمه مدرسی

پیوند فرهنگی ایران و هند ریشه تاریخی بس دیرینه دارد. پیشینه این پیوستگی، به گواهی اسناد و پژوهش‌های کاوشگران باستان‌شناس، به هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد. بدون تردید می‌توان گفت که، در زمان هخامنشیان، ایران و هند با هم روابط فرهنگی و اقتصادی داشته‌اند و این مناسبات سبب دادوستدهای فرهنگی این دو کشور کهن سال گردیده است. تأثیر عناصر پارسی در نقاشی کوشانا و مکتب تندھاری و تأثیر معماری هخامنشی در ستون‌ها و سنگ‌نبشته‌های شهر تاکشیل و دیگر بناها و حجاری‌های به جای مانده از روزگاران دیرین در سرزمین هند مشهود است.

پیوند فرهنگی ایران و هند در دوره ساسانیان تداوم یافته است. داستان رفتن برزویه طبیب به هند، برای آوردن پنچنتره (= پنج باب، اصل بخش عمده کلبله و دمنه)، این پیوستگی را تأیید می‌کند. در آن عصر، مردم هندوستان نیز از علوم و فنون و هنر و حتی آداب سپاهگیری ایرانی به خوبی آگاهی داشته‌اند؛ چنان که، با امعان نظر در آداب الحرب و الشجاعة، که در سده ششم / هفتم هجری نگاشته شده، می‌توان نفوذ سنن ساسانی را در سازماندهی نظامی هند به روشنی مشاهده کرد.^۱

در دوران گوپتاها، هندیان هنر و فرهنگ ایران را می‌شناختند. اکنون نشانه‌هایی از شیوه نقاشی و معماری ساسانی در نقاشی‌های متعلق به عصر گوپتاها دیده می‌شود.^۲

۱) آداب و الحرب و الشجاعة، چاپ احمد خوانساری، تهران ۱۳۴۶، ص ۶۶.

۲) فرهنگ ارشاد، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۷۵.

هم‌چنین نقاشی‌های به جای مانده در غارهای اجنّتا نمودار آشنایی هنرمندان و صورتگران هند با نقاشی‌های ایرانی است.^۳

این تأثیرپذیری دوسویه بوده است؛ چنان‌که، در کاوش‌های باستان‌شناسی سیلک کاشان، شواهدی از پیوندهای ایران و هند در روزگاران باستان به دست آمده است. در خورِ ذکر است که فروپاشی امپراتوری ساسانی و اوضاع و احوال اجتماعی آن زمان موجب مهاجرتِ عدّه‌ای از ایرانیان به هند و سبب آشنایی بیشتر هندیان با سنت و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی شد.

بدین‌سان، می‌توان گفت که گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند ثمرهٔ اسباب و عوامل متعدّدی بوده است - عواملی چون وجوه مشترک فرهنگی، روابط سیاسی، حوادث تاریخی، مهاجرت ایرانیان به‌ویژه عرفا و هنرمندان به هند، دلبستگی سلاطین هند به زبان فارسی و حمایت آنان از شاعران فارسی‌گوی. در این گفتار کوتاه، سعی بر آن است که نظری گذرا بر این عوامل بیفکنیم. اقوام ایرانی و هندی در اصل از یک نژادند. آیین و دایمی هند و دین زرتشتیان ایران، چنانچه از سروده‌های ریگ‌ودا و گاتهای اوستا استنباط می‌شود، دارای ریشهٔ واحدی بوده‌اند.

زبان سنسکریت با زبان فارسی باستان و اوستایی از یک ریشه‌اند و سرچشمهٔ اصلی هر دو زبان هند و ایرانی است. زبان هند و ایرانی زبانی فرضی است که میان نیاکان هندیان و ایرانیان مشترک بوده و به دو شاخهٔ اصلی زبان ایرانی و زبان هندی تقسیم گردیده و به‌مرور زمان از این دو زبان شاخه‌هایی جدا شده است. بازیابی و بازشناخت بسیاری از واژه‌های ودایی از طریق زبان اوستایی امکان‌پذیر شده است. هم‌چنین، ترجمهٔ بسیاری از آثار سنسکریت به زبان فارسی پرتو تازه‌ای بر روی ادبیات فارسی افکنده است.

اقوام هند و ایرانی خیلی دیرتر از دیگر تیره‌های هند و اروپایی از هم جدا شده‌اند و، از این رو، وجوه مشترک و مشابه بسیاری در زمینه‌های فرهنگی مانند زبان، اساطیر، عقاید و آداب و رسوم دارند.

(۳) ابوالقاسم رادفر، «زبان فارسی در هند» دانشگاه انقلاب، ش ۱۰۸، ۱۳۴۶، ص ۱۲۱.

رابطه فرهنگی و اجتماعی ایران و هند، در عصر اسلامی، بیش از پیش استوار گردید؛ زیرا دین و فرهنگ و معارف اسلامی و زبان عربی از طریق ایران و توسط ایرانیان و بیشتر به زبان فارسی در شبه قاره هند رسوخ یافته است. البته زبان فارسی از همان اوانِ تسخیر هندوستان به دست محمود غزنوی به هند راه یافته بود.^۴

در دوران حکومت غزنویان، سخنسرایان پارسی گوی، چون ابوالفرج رونی (وفات: بین ۴۹۲ و ۵۰۸) و مسعود سعد سلمان (وفات: ۵۱۵) در دیار هند رشد و نما یافتند. گفته‌اند که مسعود سعد سلمان به زبان هندی مسلط بوده و حتی دیوانی هم به آن زبان داشته است؛ اما امروز از آن دیوان اثری در دست نیست.

به گواهی اسناد و شواهد تاریخی هند، دربار شاهان آن کشور، در دوران‌های متعدد، مرکز و مأمّن خوشایندی برای شاعران و هنرمندان ایرانی بوده است و این خود سبب نشر زبان فارسی و تأثیر آن در زبان‌های رایج شبه قاره گشته است. این تأثیر و تأثر دو سویه بود و سخنگویان دوران غزنوی و دوره‌های بعد از تعبیرها و واژه‌های هندی و حتی زبان پراکریت، که در استان‌های پنجاب و گجرات رایج بوده است، بهره جسته‌اند. انعکاس این واژه‌ها در دیوان شاعران بنامی چون منوچهری دامغانی (وفات: ۴۳۲)، اسدی طوسی (وفات: ۴۶۵) و سنایی (وفات: حدود ۵۳۵) و امیرخسرو دهلوی (وفات: ۶۵۱) دیده می‌شود.

شایان توجه است که سرزمین هند همواره برای ایرانیان دل‌انگیز و مایه شگفتی بوده است و این اعجاب و تحسین، در نوشته‌های شاعران و نویسندگان، بازتاب گسترده‌ای یافته است؛ چنان‌که در شاهنامه فردوسی آمده است که برزویه طیب، برای یافتن و آوردن اکسیر حیات، رهسپار هند شد، اما آن را نیافت و، به جای آن، کلبله و دمنه را با خود به ایران آورد.

همی بنگریدم به روشن روان	من امروز در دفتر هندوان
گیاهی است چینی چو رومی‌پرند	چنین بُد نبشته که در کوو هند
بسیامیزد و دانش آرد به جای	که آن را چو گرد آورد رهنمای
سخنگوی گردد هم اندر زمان ^۵	چو بر مرده بپراکنی بی‌گمان

۴) هرامل سداررنگانی: پارسی‌گویان هند و سند، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۳۵.

۵) شاهنامه، متن انتقادی، ج ۸، به اهتمام رستم علی‌یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو ۱۹۷۰، ص ۲۴۷.

اسدی طوسی، چکامه سرای قرن پنجم هجری، در گرشاسب نامه، در باب شگفتی های هند، چنین سخن رانده است:

شگفتی بدین سان بی اندازه بود اگر میوه گر نوگل تازه بود
نه چندین شگفت است جای دگر نه زین سان هوای خوش و بوم بر^۶

هم زمان با نفوذ مسلمانان و زبان فارسی در هندوستان، زبان های عربی و ترکی نیز به آنجا وارد شد. واژه های دینی عموماً عربی بود، ولی البسه و اغذیه و کالاهایی که ترکان پارسی گو به هند برده بودند نام فارسی یا ترکی خود را حفظ کردند. فارسی زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و سیاسی بود و، در کشمیر و دکن، به تدریج، به صورت زبان نوشتاری عمومی درآمد.^۷

پس از متزلزل شدن حکومت غزنویان و فتح غزنین به دست غوریان، بازماندگان دودمان غزنوی به لاهور و پنجاب مهاجرت کردند و در نشر زبان و ادب فارسی در آن صفحات مؤثر گشتند.^۸

سلسله غزنویان در ۵۸۲ هجری به دست معزالدین محمد بن سام غوری منقرض شد و سراسر هند شمالی به زیر فرمان غوریان درآمد. پس از درگذشت معزالدین، قطب الدین ایبک، در سال ۶۰۳، به فرمان سلطان غیاث الدین غوری، به حکومت هندوستان منصوب گردید. او نخستین سلطان مملوکیه دهلی (۶۰۳-۶۰۷) بود. پس از وی، سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳)، پس از آنکه رقیب خود ناصرالدین قباچه، حاکم سند، را در ۶۲۵ هجری منهزم ساخت، به حکومت رسید. ناصرالدین قباچه از زمره کسانی بود که به زبان و ادب فارسی عشق می ورزیدند و همواره سعی در ترویج و ارتقای آن داشتند. وی به ارباب قلم و صاحبان فضل توجه وافر داشت و فضیلتی چون محمد عوفی، مؤلف تذکره لباب الالباب، و منهاج سراج، صاحب طبقات ناصری، در دربار او می زیستند. عوفی کتاب الفرج بعد الشده را به نام او ترجمه کرد. پس از درگذشت ناصرالدین قباچه، عوفی و منهاج سراج به خدمت شمس الدین ایلتمش پیوستند و از

(۶) گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب الله یغمایی، ج ۲، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۵۷.

(۷) مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۲۵۶.

(۸) - مجید یکتایی، نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، تهران ۱۳۵۳، ص ۸.

عنايت و حمايت او برخوردار گشتند.

غياث‌الدين بَلّين و پسرش از جمله نخستين پادشاهان مسلمان دهلي بودند که به زبان فارسي ارادت داشتند. مشهور است که فرزند غياث‌الدين سعدي شيرازي را به هند دعوت کرده و به او وعده داده بود که خانقاهي برايش بسازد؛ ليکن سعدي، به دليل پيري و فرسودگي، اين دعوت را نپذيرفته بود.

در روزگار سلاطين مملوكيه، بيشتر شهرها، مانند مولتان، اُچ، اجودهن، هانسي، سيام، و سيالكوت، كانون زبان و ادبيات فارسي شده بود.^۹ اين دوره، در تاريخ تذکرة نويسي، حايز اهميت ويژه‌اي است. اولين تذکرة‌هاي فارسي، باب الاباب عوفي و تذکرة الشعراي دولتشاه سمرقندي، از منابع دست اول در ترجمه شاعران قرن‌هاي سوم تا هفتم هجري، در اين دوره تأليف شده‌اند.

سرانجام، جلال‌الدين فيروز شاه (۶۸۹-۶۹۵)، که پادشاهي ادب دوست و ادب پرور بود، به حکومت رسيد و سلسله خلجيان را در هند پايه‌گذاري کرد. اين پادشاه از ذوق هنري و قريحه شعري برخوردار بود و به زبان فارسي شعر مي سرود. همه مصاحبان و نديمان او از فضلا و ادبا بودند، چنان‌که امير خسرو و حسن دهلوي، در دربار او، حرمت بسيار داشتند. علاء‌الدين، برادرزاده و داماد جلال‌الدين فيروز شاه، نيز به زبان فارسي دليستگي بسيار داشت. در زمان وي، دهلي مرکز تجمع ادبا و علماي فارسي زبان گشت و زبان فارسي به نهايت درجه رشد و بالندگي خود در آن رسيد. بدائوني نوشته است که «در تمامي عصر علایي، در دارالملک دهلي، علمايي بودند که هر يک علامه وقت و در بخارا و سمرقند و بغداد و مصر و خوارزم و دمشق و تبريز و صفاهان و ري و روم و ربع مسکون نباشد و در هر علمي که فرض کنند، از منقولات و معقولات و تفسير و فقه و اصول دين و نحو و لفظ و لغت و معاني و بيان و کلام و منطق، موي مي شکافتند»^{۱۰}. بنا به گفته بدائوني، زبان و ادب فارسي در دوران زمامداري خلجي‌ها بدان درجه و پايه رسيده بود که، در ميان استادان زبان فارسي مقيم هند، چهل و پنج تن اهل خود آن کشور بودند. تغلقيان بعد از خلجي‌ها به حکومت رسيدند. سرسلسله تغلقيان غياث‌الدين تغلق (۷۲۱-۷۲۵) نام داشت. محمد تغلق و فيروز شاه از سلاطين ديگر اين سلسله و از

(۹) «زبان فارسي در هند»، ص ۱۲۴.

(۱۰) منتخب التواريخ، ص ۱۲. به نقل از «زبان فارسي در هند»، ص ۱۲۶.

شیفتگان زبان فارسی بودند. عدهٔ زیادی از ایرانیان، در زمان محمد تغلق، در پی یورش بی‌رحمانهٔ مغول، که در طی آن صدها شاعر و نویسنده و هنرمند جان خود را از دست دادند، به هند آمدند. حملهٔ خونین مغول به ایران، در اوایل قرن هفتم، یکی از سوانح بزرگ تاریخ جهان است که بر اثر آن بیشتر شهرها و استان‌های شکوفای ایران، به‌ویژه خراسان، که بیش از سه قرن محل رشد و نمای زبان و ادب پارسی بود، ویران شد. در آن هنگامه، جمعی از عرفا و ادبا راه سند و مولتان و دهلی در پیش گرفتند. ایرانیان، که پیش از این رویداد هم راه هند را خوب می‌شناختند، در این دورانِ پر آشوب، آن دیار را پناهگاه مناسبی یافتند. این عرفا و هنروران، پس از پناه بردن به هند و مقیم شدن در دربار محمد تغلق، از تنعم و رفاه برخوردار گردیدند. سرانجام، حملات تیمور لطمات بسیار شدیدی بر سلطنت تغلقیان وارد کرد و زمینهٔ انقراض آن را فراهم ساخت. پس از آن، یک دورهٔ هرج و مرج سی و شش ساله آغاز گردید که، در طی آن، زمام اقتدار به دست شاهان سادات افتاد. لودیان آخرین شاه سلسلهٔ سادات، عالم شاه (۸۴۷-۸۹۴)، را برکنار کردند^{۱۱}. بهلول لودی (۸۵۵-۸۹۴) سلسلهٔ لودی را بنیان نهاد و جانشین وی، اسکندر لودی، آگره را، به جای دهلی، پایتخت قرار داد و در اعتلا و ارتقای زبان فارسی جهد وافر و سعی بلیغ نمود. مؤلف تاریخ فرشته نوشته است: «وی هندوان را ناچار به آموختن و نوشتن زبان فارسی کرد»^{۱۲}. اسکندر لودی به زبان فارسی شعر می‌سرود و «گلرخ» تخلص می‌کرد. پس از وی، نوبت سلطنت به ابراهیم لودی رسید و او، در ۹۳۲ هجری، از ظهیرالدین بابر شکست خورد و کشته شد. بدین سان، دولت لودیان از هم پاشید.

شایان ذکر است که، در دوره‌های یاد شده، صوفیه در راه تبلیغ اسلام و اشاعهٔ زبان فارسی در هند گام‌های بلندی برداشتند. آنها، ضمن تبلیغ دین و فرهنگ اسلامی، به تألیف و تدوین کتاب‌هایی به زبان فارسی پرداختند. در این دوران، بیش از دوست خانقاه در هند وجود داشت و صوفیان بسیاری در آنجا پرورش یافتند. از صوفیان ناموری که از سدهٔ چهارم تا اوایل سلطنت گورکانیه در دیار هند می‌زیسته‌اند، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری، مؤلف کشف المحجوب (وفات: بعد از ۴۲۵)؛ شیخ فریدالدین گنج شکر (وفات: ۶۶۴)؛ قاضی حمیدالدین ناگوری (وفات: ۶۹۵)؛ شیخ ابوعلی قلندر (شیخ

(۱۱) «زبان فارسی در هند»، ص ۱۲۷.

(۱۲) نقوی، سید علیرضا، تذکره نویسی در هند و پاکستان، تهران ۱۳۴۳، ص ۵۵-۵۶.

شرف‌الدین پانی‌پتی، وفات: ۷۲۵)؛ شیخ نظام‌الدین اولیای دهلوی (وفات: ۷۲۵)؛ شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (وفات: ۷۵۷)، شیخ جلال مخدوم جهان‌گشت (وفات: ۷۹۰)؛ شیخ نور قطب عالم (وفات: ۸۰۸)؛ مخدوم شاه‌نقی (وفات: ۸۲۴)؛ و شیخ محمد‌گیسو دراز (وفات: ۸۲۵) را باید یاد کرد. اکثر این صوفیان در اصل هندی بودند ولی زبان مادری آنها فارسی بوده است.^{۱۳}

در دوره مورد بحث، دو طریقه تصوف در هند پیروان فراوان داشته است: طریقه چشتیه و طریقه سهروردیه. سلسله چشتیه به معین‌الدین چشتی (وفات: ۶۳۴) و، پیش از او، به ابراهیم ادهم می‌رسد. مرکز این طریقت نخست در نزدیکی هرات بود و سپس به هندوستان منتقل گردید. بسیاری از شیوخ این سلسله از مهاجرانی بودند که از نقاط گوناگون به این سرزمین آمده بودند. از برجسته‌ترین مریدان شیخ معین‌الدین چشتی، می‌توان شیخ حمیدالدین صوفی و قطب‌الدین بختیار کاکای را نام برد. این دو عارف، تصوف سلسله چشتیه را به میان مردم بردند. سید محمد‌گیسو دراز از سرآمدان این طریقه بود که با پادشاهان بهمنی رابطه‌ای دوستانه داشت. امیر خسرو دهلوی، شاعر قرن هفتم / هشتم هجری، و سید اشرف‌الدین سمنانی، عارف قرن هفتم هجری و مؤلف لطایف اشرفی، به این طریقت تعلق داشتند. شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروری، استاد سعدی شیرازی، پایه‌گذار سهروردیه بوده است. وی، در زمان حیات، مریدان و شاگردان بلند آوازه در شبه قاره هند داشت. بسیاری از این مریدان از مهاجران به آن سرزمین بودند و پاره‌ای نیز به امر مراد خود به آنجا رفته بودند. شیخ جلال‌الدین تبریزی، قاضی حمید ناگوری، سید تورالدین مبارک غزنوی، شیخ بهاء‌الدین زکریا، مولانا مجدالدین حاجی، و شیخ زیادالدین روحی از شاگردان مشهور شهاب‌الدین سهروردی و از پیش‌کسوتان سلسله سهروردیه هند بودند. برخی شیخ بهاء‌الدین زکریا را بنیان‌گذار سلسله سهروردیه در هند می‌دانند. وی اصلاً مکی بود. جدش، که در جوانی در خوارزم اقامت داشت، سپس به مولتان کوچ کرد و شیخ بهاء‌الدین زکریا در ۵۶۵ هجری در مولتان زاده شد. وی خرقة خلافت را در بغداد از دست شیخ الشیوخ شهاب‌الدین سهروردی دریافت کرد. از دیگر عرفای معروف سهروردیه، رکن‌الدین

فردوسی است که از خراسان به هند مهاجرت کرد.^{۱۴}

سلسله‌های دیگری، چون نوربخشیه و شطاریه، نیز در هند پیروانی داشتند. وجود این طریقه‌ها و خانقاه‌ها و صوفیان عامل بسیار مؤثری در گسترش زبان فارسی در میان تودهٔ مردم بوده است.

منتهای رشد و تعالی زبان و ادب فارسی در هند در دورهٔ حکومت بابرین بوده است. سلسلهٔ بابرین با ظهیرالدین بابر (۹۳۲-۹۳۷) بنیان یافت. وی از جانب پدر به امیر تیمور منسوب بود و نسبش از جانب مادر به چنگیزخان می‌رسید. مورخان او را مغول‌زاده گفته‌اند، اما وی ترک بود و به زبان ترکی جغتایی تکلم می‌کرد. ظهیرالدین شوق و آفری به زبان فارسی داشت و به این زبان هم اشعاری سروده است که در تذکره‌ها ثبت است. پس از بابر شاه، پسر وی، ناصرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۲) به پادشاهی رسید. ناصرالدین همایون دوستدار زبان فارسی بود و، مانند پدر، به زبان فارسی شعر می‌گفت. از او نیز اشعاری در تذکره‌ها باقی مانده است. بعد از مرگ ناصرالدین همایون، جلال‌الدین محمد اکبرشاه (۹۶۲-۱۰۱۴)، به جای وی، بر تخت سلطنت نشست. در زمان او، شعر و ادب فارسی در شبه قارهٔ هندوستان اوج گرفت. در دوران امپراتوری او، به فرمان راجه تادرمال در سال ۹۹۰ هـ، زبان فارسی، در شبه قارهٔ هند، جانشین زبان هندی گشت و مقرر گردید که همهٔ دفاتر محاسبات، به جای زبان هندی، به زبان فارسی نوشته شوند.^{۱۵} شمار شاعران و نویسندگان عصر اکبرشاه به اندازه‌ای بود که در ایران و هند، در طول تاریخ، نظیر نداشته است. از تاریخ فرشته چنین برمی‌آید که، در آن دوره، بوستان سعدی در مکتب‌خانه‌های درباری تدریس می‌شده و گلستان را هر شخص باسوادی می‌خوانده است.

شادروان استاد محمدتقی بهار در بارهٔ گسترش زبان فارسی در زمان اکبرشاه تیموری می‌نویسد: پس از جلوس اکبرشاه تیموری به پادشاهی، کانون اشاعهٔ ادبیات فارسی از اصفهان و هرات به دهلی منتقل گردید و چنین استنباط می‌شود که عوامل رماننده یا دافع در ایران و نیروهای کشنده یا جاذب در دهلی معمولاً نقش مؤثری ایفا کرده‌اند.

(۱۴) همان، ص ۲۱۵.

(۱۵) غروی مهدی، «کتاب‌های فارسی چاپ هند و تاریخچهٔ آن»، هنر و مردم، سال ۱۳۵۰ ش، ش ۱۰۲ و ۱۰۳، ص ۲۶-۳۲.

پادشاهان صفوی به ادبیات فارسی و شعرا چندان اعتنایی نداشتند. یکی از دلایل آن رواج زبان ترکی در دربار و بین مقامات قدرتمند حکومتی بود. از سوی دیگر، اکبرشاه نه تنها شعرا و ادب‌دوستان را می‌نواخت، بلکه خود به فارسی نیز شعر می‌سرود و در منابع بر خوی آزاداندیشی او اشاره رفته و آمده است که محیطی امن توأم با آزادی عقیده و بیان را در هند گسترش داده بود.^{۱۶}

نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷)، مانند پدرش، اکبرشاه، در گسترش زبان و ادب فارسی تلاشی درخور داشته است. تراجم مفصل شاعران زمان وی در هفت اقلیم و عرفات العاشقین و میخانه و تاریخ جهانگیری و مجمع الشعرا جهانگیری آمده است. اکثر شاعران دوران زمامداری اکبرشاه و جهانگیر ایرانی بودند. حتی غزالی مشهدی، اولین ملک‌الشعرا دربار اکبری، و طالب آملی، ملک‌الشعرا دربار جهانگیری، از کسانی بودند که از ایران به هند مهاجرت کرده بودند. یگانه شاعر بزرگ هندی الاصل این دوره فیضی اکبر آبادی، دومین ملک‌الشعرا دربار اکبری است.

در زمان شهاب‌الدین محمدشاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۹)، پسر جهانگیرشاه، زبان فارسی هم‌چنان رونق دوره پیشین را داشته است. شعرا دربار شاه جهان هم بیشتر ایرانی بودند. باید توجه کرد که، در زمان شاه جهان شمار شاعران هندی الاصل که به فارسی شعر می‌سرودند بسیار زیاد بوده است. مشهورترین آنان منیر لاهوری و غنی کشمیری‌اند. اسامی شاعران عصر شاه جهان در طبقات شاه جهانی و شاه جهان نامه و خزینة گنج الهی و لطایف الخیال و کلمات الشعرا و مرآت الخیال مذکور است.

شاهان تیموری، با آن که زبان مادری آنها ترکی جغتایی بود، علاقه وافری به زبان فارسی داشتند و آن را برای بیان مقاصد ادبی خود به کار می‌بردند و اسباب رشد و تعالی آن را فراهم می‌ساختند. «جهانگیرشاه، بر خلاف جد خود بابر، تزوک خود را به فارسی نوشت. حتی گلبدن بیگم، دختر بابر و عمه اکبرشاه، همیون‌نامه را، که از تواریخ معتبر است، به زبان فارسی نگاشت»^{۱۷}.

در دوره تیموریان نیز، بسیاری از سخنوران و شاعران ایرانی راهی دیار هند شدند. در آن روزگار، انگیزه‌های متعددی برای مهاجرت به هند وجود داشت که مهم‌ترین آنها

۱۶) محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، چاپ چهارم، ج ۳، تهران ۱۳۵۵، ص ۲۵۷.

۱۷) «زبان فارسی در هند»، ص ۱۲۸.

عوامل سیاسی دافع در ایران، حملات مغول و تیمور، وجود نعمت‌های طبیعی فراوان در هند، جو فکری و عقیدتی غیر خصمانه و مهمان‌پذیری در آن دیار؛ آشنایی ایرانیان با هند، عناصر مشترک فرهنگی و جاذبه‌های خیره‌کننده در دربار سلاطین هند بوده است.^{۱۸}

از عمده‌ترین نمودها و پیامدهای این جریان، از یک سو، پرورش یافتن شعرای بومی فارسی‌گوی و، از سوی دیگر، رشد سبک هندی در شعر فارسی است.

سبک هندی، هرچند در هند پدید نیامده، در آنجا تکامل یافته است. ادبای ایرانی تحت تأثیر ظریف‌اندیشی و اساطیر و فلسفه هندی قرار گرفتند. به‌ویژه، ترجمهٔ مه‌بهارات رامایانا و اوپانیسادهای افکار و مفاهیم شاعرانهٔ بسیار لطیفی به ذهن شعرای پارسی‌گوی القا کرد. این دوره، از نظر تذکره‌نویسی و تدوین کتاب‌های تاریخی و واژه‌نامه‌های فارسی نیز، دارای اهمیت دیگری است. باید اذعان داشت که محققان و نویسندگان فارسی‌گوی هندی در تألیف و تدوین فرهنگ و لغت‌نامه و تذکرهٔ شعرا خدمات بسیار ارزنده‌ای به زبان فارسی کرده‌اند. خود ایرانیان، تا سده‌های اخیر، به این حوزه از فعالیت ادبی چندان توجهی نداشته‌اند و کاری که این علمای هندی انجام داده‌اند شاید چندین برابر کاری باشد که در ایران صورت پذیرفته است.

تذکره‌های این دوره نه تنها برای تحقیق در شعر فارسی در زمان تیموریان هند مأخذ و منبع بسیار مفیدی است بلکه تا حدی آیینۀ تطوّر و تحوّل شعر فارسی از زمان قدیم تا زمان تیموریان بزرگ هند است.^{۱۹} مشهورترین تذکره‌های این دوران عبارت‌اند از تذکرهٔ بتخانه، اثر مولانا صوفی مازندرانی، و خلاصهٔ الشعرا عبداللطیف گجراتی. این دو تذکره را از جهت انسجام و حسن انتخاب شعر می‌توان در شمار بهترین تذکره‌ها آورد.

فرجام سخن آن‌که زبان فارسی در هند، تا پیش از تسلط انگلیسی‌ها بر این شبه‌قاره، زبان رسمی و ادبی بوده است. بعد از آن، هرچند از نفوذ زبان فارسی کاسته شد، اما باز شاعران پارسی‌گویی چون آرزو و غالب به این زبان شعر سروده‌اند. اکنون آمیختگی زبان و ادب فارسی و هندی چنان است که در بین ۸۷۲ زبان و گویش هندی زبانی را نمی‌توان یافت که از واژه‌های فارسی تهی باشد. «حتی، در زبان تامیل، که کهن‌ترین و

۱۸) برای اطلاع بیشتر از انگیزهٔ مهاجرت به هند ← مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۱۷۷.

۱۹) تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ص ۸۹.

پرمایه‌ترین زبان دراویدی - غیرآریایی - است، الفاظ سیاسی و قضایی بسیاری مأخوذ از فارسی و عربی وجود دارد»^{۲۰}. زبان تلگو (زبان محلی حیدرآبادی) نیز، که از شاخه‌های دراویدی است، تحت تأثیر زبان فارسی و عرفان ایرانی قرار گرفته است.

زبان اردو، در میان زبان‌های موجود در هند، به زبان فارسی از همه نزدیک‌تر است.^{۲۱} زبان هندی، پس از رواج و گسترش زبان فارسی در هند، با آن درآمیخت و زبان اردو، که صورت نوشتاری آن با خط فارسی معمول در ایران اندکی تفاوت دارد، ثمره این آمیختگی و پیوند معنوی است. نیمی از مسلمانان هند، اکنون، به این زبان سخن می‌گویند. تقریباً شصت درصد کلمات اردو فارسی است و بسیاری از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های آن همان‌هایی است که در زبان فارسی و در ایران متداول است.

□



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۲۰) عنایت، حمید، «مسئله زبان در هند» سخن، دوره نهم، ۱۳۳۷ ش، ش ۵، ص ۴۶۸.

(۲۱) «زبان فارسی در هند»، ص ۱۲۵.